هو العلیم

بحث در مَالِك یوم الدِّین و مَلِك یوم الدّین

برگرفته از دست نوشته‌های حضرت علامه حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی

مِلْک بمعنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرّف در أموال است و صاحب آن را به صیغه فاعل: یعنی مَالِک گویند؛ و مُلْک بمعنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرّف نفوس است و صاحب آن را به صیغه فَعِلْ که صفت مشبّهه است: مَلِک گویند.

و البته هر دو از آنها مشتقّ از مبدء واحد و از أصل واحد مشترکی هستند؛ و آن مطلق تصرّف و استیلاء و قدرت بر چیزی است؛ و آن مبدء اشتقاق عبارت است از: مَلَك ـ مَلْكاً و مُلْكاً و مِلْكاً و مَلَكةً و مَمْلَكةً و مَمْلِكةً و مَمْلُكةً الشئ أی احتواه قادراً علی التصّرف و الاستبداد به.

غایةالأمر این مبدء مشتقّ اگر بر روی موّاد خارجیه واقع شود و بر آنها تعلّق گیرد بمعنای مِلکیت و استبداد در تصرّف آنها، و اگر بر نفوس تعلّق گیرد بمعنی مُلکیت و استیلاء بر آنها در أمر و نهی و فرمان است یقال: مَلَك القوم ای استولی علیهم؛ و مَلَك نفسَه أی قدر علی حَبْسها و در صورت أوّل صاحب آن را مَالِك و در صورت دوّم صاحب آن را مَلِك گویند؛ پس اختلاف معنای مالِك و مَلِك ناشی از قرینه خارجیه و آن تعهّد استعمال و وضع تعیینی و یا تعینی بر تعلّق این معنا بر خارج و بر موضوع است.

و بر همین اساس می‌بینیم که مالك را اضافه به اشیاء خارجیه میکنند و میگویند: مالك الدّار و مالك الدَّابَّة و مالك العِقار و مَلِك را اضافه به نفوس و اقوام میکنند و میگویند: مَلِك القوَم و مَلِك العَرَب و مَلِك الیمانیین و میگویند مَلِك فلان عصر و فلان زمان؛ و نمیگویند: مَالِك فلان عصر. و علیهذا در مالك یوم الدِّین أنسب آن است که مَلِك گفته شود؛ چون به یوم نسبت داده می‌شود و نسبت مالِك به یوم مستحسن نیست بخلاف نسبت مَلِك به یوم؛ میگویند حاکم و سلطان و ءآمر آن روز؛ و نمی‌گویند: مالِك آن روز.

استاد ما حضرت آیةاللَه علاّمة طباطبائی رحمةاللَه علیه فرموده‌اند: و قد ذکر لکلٍّ من القرآئتین مَلِك و مَالِك وجوهٌ من التّأیید، غیر أنّ المعنیین من السَّلطنة ثابتان فی حقّه تعالی؛ و الذّی تعرفه اللُّغة و العرف انّ المُلْك بضمّ المیم هو المنسوب إلی الزّمان یقال: مَلِك العصر الفلانی، و لا یقال: مالِك العصر الفلانی إلاّ بعنایة بعیدة؛ و قد قال تعالی: مَلِك یوم الدّین فنسبه إلی الیوم و قال ایضاً: ﴿لِمَنِ المُلك الیومَ لله الواحد القهار﴾ (غافر آیه ١٦)[1]

و زمخشری گفته است: و مَلِك هو الاختیار؛ لأنّه قراءة أهل الحرمین و لقوله: لمن الملك الیوم؛ و لقوله: مَلِك الناس؛ و لأن المُلك یعمّ و الملِك یخصّ.[2]

---

[1] المیزان؛ ج ١، ص ٢٠.

[2] کشّاف؛ طبع اوّل؛ ج ١، ص ٨.

در مجمع البیان گوید: المَلِك القادر الواسع للقدری الذّی له السّیاسی و التّدبیر و المَالِك القادر علی التّصرف فی ماله؛ و له أن یتصرّف فیه علی وجهٍ لیس لأحدٍ منعه منه.[1]

و نیز گفته است: قَرَء عاصم و الکسائی و خلف و یعقوب الحضرمی مالك بالألف و الباقون مَلِك بغیر ألف[2] و علیهذا قرائت مَلِك نیز أشهر است زیرا از قرّآء سبعی فقط ۲ نفر مالِك خواندهاند: عاصم و کسائی و پنج نفر دیگر همگی مَلِك خواندهاند.

و در تفسیر صافی فرموده است: و قُرِئَ مَلِك یوم الدِّین روی العیاشی أنَّه قرأه الصَّادق علیه‌السّلام ما لا یحصی.[3]

باری از آنچه مجموعاً ذکر شد بدست میآید که قرائت مَلِك یوم الدِّین أحسن است و بهتر آنستکه بدین وجه قرائت شود. و امّا آنچه در مجمع البیان از أبوعلی فارسی شاهد برای تقویت مالك آورده است که: یشهد لقراءی مالك من التنزیل قوله تعالی: و الأمر یومئذ للّه، لأن قولك: الأمر له و هو مالك الأمر بمعنی. ألا تری أنّ لام الجرّ معناها المِلك و الاستحقاق؛ و کذلك قوله تعالی: ﴿یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً یقوي ذلك﴾.[4] تمام نیست و این استشهاد مخدوش است.

زیرا لام الجرّ در لِلّهِ افاده اختصاص میدهد و امّا آن اختصاص به چه کیفیت است؟ آیا بنحوه مِلکی و یا مُلکی؟ این در لام جرّ نیست. مضافاً بآنکه مِلکیتِ بر نفس، همان مُلکیت است و از استعمال مادّه مَ لَ ک که گفته شد مبدء اشتقاق و فعل است خصوصیت مِلکیت بدست نمیآید؛ بلکه این مادّه أعمّ است و چون بر نفس واقع شده است مراد از آن همان مُلکیت است پس از جمله ﴿یوم لا تملك نفسٌ لنفس شیئاً﴾ استفاده مَلِکیت می‌شود نه مالکیت؛ و این استشهاد نفعی بحال ابوعلی فارسی ندارد.

مضافاً به آنکه از سه ناحیه در قرآن کریم می‌توانیم استدلال بر أقربیت مَلِک یوم الدِّین بنمائیم: اوّل از گفتار خداوند: ﴿لمن المُلْك الیوم للّه الواحد القهّار﴾ که در اینجا مُلک که به یوم نسبت داده شده است، از آن خداست و عیناً بمثابه ﴿مَلِك یوم الدِّین﴾ است؛ زیرا ألف و لام الیوْم بمعنای عهد و راجع به روز قیامت است چون قبلاً میفرماید:﴿یومَ هُم بَرِزونَ لا یخفي علي اللّه مِنهم شَیءٌ﴾ (آیه ١٦، از سورة ٤٠: غافر)

دوّم در قرآن کریم فقطّ و فقطّ یکجا خداوند را با صیغه مَالِک بیان کرده است: ﴿قُلِ اللّهمَ مَلِك المُلك

---

[1] مجمع البیان، طبع صیدا، ج ۱ بترتیب ص ٢٤ و ص ٢٣

[2] مجمع البیان، طبع صیدا، ج ۱ بترتیب ص ٢٤ و ص ٢٣

[3] تفسیر صافی، طبع اسلامیه ج ۱، ص ۵۳.

[4] مجمع البیان، ج ۱، ص ٢٤.

تؤتِي المُلك مَن تَشاء﴾ (آیه ٢٦، از سورة (٢) آل عمران) و در اینجا مالک بمعنای مَلِک است چون به مُلک نسبت داده شده است و در حقیقت مالک المُلک همان قدرت و سیطره بر حکومت و أمر و فرمان است؛ و بمعنای مَلِک می‌باشد؛ و در بقیه جاهای قرآن همگی مَلِک آمده است مانند:﴿فَتَعالَى اللهُ المَلِكُ الحَقُّ﴾ (آیه ١١٤ از سورة ٢٠: طه، و آیه ١١٦ از سورة ٢٣: مؤمنون)

و مانند: ﴿هُوَ اللهُ الذِي لَا إلَه إلّا هُوَ المَلِكُ القُدُّوسُ﴾ (آیه ٢٣ از سورة ٥٩: حشر) و مانند:﴿المَلِكُ القَدُّوسُ العَزِيزِ الحَكِيم﴾ (آیه ١ از سورة ٦٢: جمعه) و مانند:﴿مَلِكِ النَاسِ﴾ (آیه ٢ از سوره ١١٤: ناس)

سوّم آنکه در قرآن کریم، همیشه نسبت مُلْک به خداوند داده شده است نه نسبت مِلْک مانند: ﴿ألَم تَعلَم أنَّ اللهَ لَهُ مُلك السَّمواتِ وَالأرضِ﴾ (آیه ١٠٧ از سورة ٢: بقره، و آیه ٤٠ از سورة ٥: مائده.) و مانند:﴿وَللهِ مُلك السَّمواتِ وَالأرضِ﴾ (آیه ١٨٩ از سورة ٣: آل عمران؛ و ٧ آیه دیگر) و مانند ﴿تَبرَكَ الذي بِيده المُلك﴾ (آیه ١، از سورة٦٧: مُلْک)

و در هیچ جای قرآن دیده نمی‌شود که نسبت مِلك بخداوند داده شده باشد؛ و علّتش آنستکه همانطور که زمخشری گفته است: المُلك يعُمُّ و المِلك يخُصُّ.

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که ﴿مَلِك يوم الدِّين﴾ متعین است و لیکن چون از طرفی دو نفر از قرّآءسبعه مشهوره مَالِک قرائت کرده‌اند؛ و از طرف دیگر در روایت حلبی از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که: **إنَّه كان يقرء مالك يوم الدين**[1]. و از داود بن فرقد روایت است که گفت: سمعت أباعبداللَه علیه السّلام يقرء مالا أُحصی: مَالِک یوم الدِّین باید گفت: قرائت مالک نیز صحیح است؛ خصوصاً پس از آنکه قرائت قرّآءسبعه مشهوره را متواتر میدانند یعنی تواتر آنها را از رسول اللَه گفته‌اند و علیهذا نتیجه چنین می‌شود که هر دو قرائت صحیح و مُجزی است و لیکن قرائت مَلِک أحسن و أعمّ و أشمل وانسب است و اللَه العالم.

[1] تفسیر برهان، طبع سنگی، ج ١، ص ٣٣.